

پاسخ به شبهات پیرامون علامه طهرانی

پاسخ به شبهات عرفانی

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۰۱/۱۲/۰۱ مقارن با ۱۴۴۴/۰۷/۲۹ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، أَيُّ الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ (ص)،
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعْنُ الدَّائِرِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله تبارك وتعالى: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ».

مبعث سیدالرسول، خاتم الانبیا، رسول گرامی اسلام را بر همه بینندگان عزیز و شنوندگان محترم تهنیت عرض می‌کنیم. از این جلسه بنا بر این شده (است) که ما پرسش‌هایی عرفانی را مورد پاسخ قرار بدهیم و بتوانیم به این وسیله بخشی از شبهات را پاسخگو باشیم.

یکی از سوالاتی که خیلی مورد توجه قرار گرفته و به اعتبار این که ما در خدمت استاد مرحوم علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی حدوداً پانزده سال شاگردی کردیم، از ما زیاد سوال می‌شود، این پرسش است که دو عبارت در کتاب نور مجرد، جلد یک، صفحه ۳۲۹ در مورد علامه طهرانی گفته شده (است) که این دو عبارت نسبت به آن‌ها اشکال و سوال وجود دارد.

اولین عبارت این است که مرحوم علامه طهرانی فرمودند: «تسلط من بر نفوس مثل تسلط امیرالمومنین (علیه‌السلام) است و از خیر و شر نفوس مطلع و آگاهم».

و عبارت دوم این که فرمودند: «من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه‌السلام) را می‌بینم».

در ارتباط با این دو جمله شبهات، سوالات فراوان مطرح است که امشب به او خواهیم پرداخت. اولین مطلب آن است که این اشکال را می‌توانیم به شش یا هفت پرسش یا اشکال تجزیه و تحلیل کنیم و جدا، جدا پاسخگو باشیم.

من ابتدا اشکالات را عرض می‌کنم و بعد تک، تک به پاسخ آن‌ها می‌پردازیم.

۱. اشکال اول آن است که اصولاً راهی که مرحوم علامه طهرانی طی کردند و در آن گام زدند یعنی عرفان چون بدین ادعاها و گفته‌هایی می‌انجامد راه باطلی است و نباید این مسیر را طی کرد.

۲. اشکال دوم این است که سَلَمْنَا که راه عرفان، راه صحیحی باشد، به صورت کلی عرفان را بپذیریم ولی بگوییم مصداقاً این راهی که از میان راه‌های منتسب به عرفان، علامه طهرانی طی کردند، راه عرفان واقعی نبوده که سر از چنین ادعاهایی در آورده (است).

۳. اشکال سوم این است که بر فرض علامه طهرانی به چنین اعتقاد باطلی به زعم سوال‌کنندگان رسیده است چرا در محاسبه النفس شبانه یا محاسبه النفس هفتگی یا ماهیانه به این غلط بودن اعتقاد و منافی بودن این اعتقاد با مبانی شیعه پی نبردند.

۴. اشکال یا سوال چهارم این است که بر فرض علامه طهرانی به چنین اعتقاد باطلی رسیده‌اند، چرا آن را بازگو کردند، «لَيْسَ كُلُّ مَا يُعَلَّمُ يُقَالُ»، چرا به دیگران گفتند.

۵. اشکال پنجم این است که بر فرض به دیگری گفته است، چرا دیگری آن را نشر و پخش کرده (است) و در کتاب عمومی نگاشته (است).

۶. اشکال ششم این است که بر فرض این مطلب پنخس شده (است)، چرا گروهی در صدد تئوریزه کردن این مطلب باطل هستند. مطلب باطل را باید اعلام کرد باطل است و کسی نباید مطلب باطل را تئوریزه کند.

۷. آخرین سوال که در حقیقت پاسخ این سوال، پاسخ اصلی خواهد بود این است که کسانی که ادعای حقانیت این دو مطلب را دارند و آن را تئوریزه می‌کنند، چه دلیلی بر اثبات این مطلب دارند.

ما به ترتیبی که اشکالات مطرح شد، اشکالات را پاسخ می‌گوییم البته اصل بحث باید در پاسخ اشکال هفتم مورد توجه قرار گیرد. نسبت به اشکال اول، اشکال این بود که راهی که مرحوم آقا سید محمد حسین طهرانی، علامه طهرانی در آن گام زده (است)، راه عرفان، راه باطلی است.

ما محصول و خروجی را باید ببینیم، راه عرفان چون به این گونه مسائل منتهی می‌شود، راه صحیحی نیست. قهراً این راه را نباید رفت. در مقام پاسخ عرض می‌کنیم اولاً راه عرفان، راه اشباع فطرت توحیدی در ساحت عاطفه و گرایشات قلبی است. ما برای آدمی کنش‌های فیزیکی، کنش‌های فکری و کنش‌های عاطفی و عشقی و احساسی می‌فهمیم یعنی ابعاد وجودی انسان را در این سه ساحت در نظر می‌گیریم. راه عرفان به عنوان راهی که کنش‌ها و واکنش‌های عاطفی، احساسی، عاشقانه در وجود انسان را مدیریت می‌کند، هیچ‌گیزی و گزیری از آن وجود ندارد. صدها آیه و روایت بر حقانیت این راه شهادت می‌دهد که خود بحث مفصلی است باید در جلسه مستقل بدان بپردازیم. اگر بخواهیم اجمالاً رفرنس داشته باشیم، مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد آقای ملک‌تبریزی در کتاب لقاء الله، مرحوم عبدالصمد همدانی در کتاب بحرالمعارف، مرحوم علامه بحرالعلوم در رساله منسوب به ایشان، مرحومین علامه طباطبایی و علامه طهرانی در رساله لب‌اللباب بلکه در همین کتاب نور مجرد در مجلدات به خصوص اول و دوم، فراوان آیات و روایات در زمینه حقانیت راه عرفان در آن‌ها مطرح شده است. ما هم کتابی تحت عنوان مستندسازی آموزه‌های عرفان شیعی داریم که هفتاد آموزه عرفانی را در سطح خرد یا کلان در آیات و روایات استناددهی و مستندسازی کردیم، این اولاً.

ثانیاً، بسیاری از اصحاب پیامبر (ص) و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) در این مسیر قدم زدند. این که بگوییم بسیاری، نسبت به مجموع اصحاب کم (هستند) ولی فی حد نفسه زیادند.

ما از این‌ها در عرف به اصطلاح به اصحاب سر تعبیر می‌کنیم. پیامبر (ص) اصحاب سر دارد، امیرالمومنین (علیه‌السلام)، امام مجتبی (علیه‌السلام)، سیدالشهدا (علیه‌السلام)، همه ائمه (علیهم‌السلام) اسرار سر دارند. سلمان صاحب سر رسول خدا (ص) است، کمیل صاحب سر امیرالمومنین (ع) است، میثم صاحب سر امیرالمومنین (ع) است تا به جابر ابن یزید جعفری برسیم، صاحب سر امام باقر (علیه‌السلام) است، معنای صاحب سر یعنی همین. یعنی کسی که به ظاهر بینی اکتفا نکرده و در مسیر سلوک الی الله، در مسیر عرفان قدم زده (است). حالا مثل سلمانی به درجه دهم ایمان رسیده (است)، مثل ابوذری به درجه نهم ایمان رسیده (است) ولی این مسیر را طی کردند. اگر این راه، باطل بود مورد توجه اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) و اصحاب سر قرار نمی‌گرفت.

ثالثاً، ما در میان امام‌زادگانی از امام‌زادگان متأخر افرادی داریم، بیش از ده نفر که اصلاً در عرف مردم ملقب به صوفی (هستند). این افراد را استاد محقق، استاد تاریخ، ادیان، حضرت آقای غلامرضا جلالی در کتاب مکاتب عرفانی شیعه و مدارس عرفانی شیعه مورد توجه قرار داده است، ما هم در کتاب ارادت این اشخاص را نام بردیم، اسم بردیم و گفتیم این‌ها ملقب به این لقب بودند. این‌ها کسانی بودند که در مردم شهره بودند که اهل سیر و سلوکند، اهل معنا (هستند)، اهل باطنند.

رابعاً، راه عرفان مورد تاکید دو پیشوای بزرگ انقلاب اسلامی، هم رهبر راحل هم مقام معظم رهبری است و اگر این راه باطل بود، این راه، مبنای انقلاب قرار نمی‌گرفت و حال این که این مسیر را مبنای انقلاب اسلامی ایران می‌دانیم. شخصیت عرفانی این دو بزرگ است که توانسته این چنین اثری، تولید و مدیریت کند. پس راه عرفان راهی است که گزیری و گزیری از آن نیست، جایگزین هم ندارد. دین دارای ابعادی است، انسان هم دارای ابعادی است. بخشی از ابعاد وجودی انسان، بخش ساحت قلب و گرایشات سلوکی و عرفانی او است. بخشی از دین هم در صدد تأمین همین ساحت وجودی آدمی است. معنا ندارد دینی که برای یک دستشویی رفتن حدود چهل دستور دارد، برای گرایشات قلبی، مکاشفات روحی، مکاشفات سری که بسیاری از مردم گاه به خاطر صفای نفس با این مسائل آشنا هستند، هیچ سخنی و حرفی و دستوری نداشته‌باشد. در یک جلسه دیگری ما به این مطلب، قبلاً و پیش از این اشاره کردیم.

اشکال دوم، گفتند سَلْمَنَا راه عرفان، راه صحیحی است ولی مصداقاً مسیری که علامه طهرانی رفته (است) چون به این گونه کلمات منتهی شده (است)، مصداقاً آن مسیر، مسیر عرفان نبوده (است).

پاسخ این است که اولاً شخصیت علامه طهرانی یک شخصیت مربوط به سده‌های گذشته نیست، ایشان از شخصیت‌های معاصر ما است. همه فرزندان ایشان الان زنده‌اند، اکثر شاگردان ایشان الان زنده‌اند، تا چندی قبل بعضی از اساتید ایشان در قید حیات بودند، رفقای ایشان زنده‌اند. سیره علمی و عملی ایشان در دسترس است. بیت پدری ایشان بیت علم، جهاد و تشیع راستین، پدر ایشان یکی از اوتاد اربعه تهران در زمان رضاخان و از مجاهدان و مبارزان (بودند). پدر بزرگ ایشان از بزرگان حوزه سامرا و حوزه نجف و دارای نسبتی با مرحوم میرزای شیرازی (بودند).

اساتید ایشان مرحوم آیت الله بروجردی، مرحوم آقای شیخ حسین حلی، آقا بزرگ تهرانی، مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم آقای سید محمود شاهرودی، آقای سید عبدالهادی شیرازی (بودند). هم‌بحث‌های ایشان آیت الله سیستانی، آیت الله سعید که در تهران در مسجد جامع بازار مشغول فعالیت بودند. ملاقات‌های ایشان با دو بزرگ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی هم مرحوم امام هم حضرت مقام معظم رهبری. شخصیت ایشان یک شخصیت در هاله ابهام نیست که بگوییم مسیری که ایشان طی کرده (است)، مسیر درستی نبوده (است). مسیری است که اساتید این‌ها (هستند)، شاگردان مشهودند، هم‌بحث‌ها مشخصند، ارتباطات معلوم است.

ثانیاً، خواهیم گفت آن چه که از ایشان نقل شده (است)، سخن حقیقی است که بر زبان ایشان جاری شده (است) و چون سخن، سخن حق است معنا ندارد گفته بشود چون سخن باطل است پس مصداقاً راهی که ایشان رفته، راه درستی نیست.

ثالثاً، بر فرض این سخن منقول از ایشان غلط باشد، این دو جمله‌ای که نقل کردیم. بطلان یک یا دو سخن ملازمه‌ای با بطلان یک علم، عرفان نظری یا یک مسیر تربیتی، عرفان عملی ندارد.

ما الان در جواهر صاحب جواهر در بحث گُر داریم، مرحوم صاحب جواهر نکته‌ای و مطلبی دارد که برای هیچ انسان شیعی قابل پذیرش نیست. حرف ایشان این است، اگر ما بین گُر بالمساحة با گُر بالوزن اختلاف می‌بینیم و این اختلاف مورد توجه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) نبوده (است)، شاید در این زمینه اهل بیت (علیه‌السلام) جاهل بودند، نعوذُ بالله.

یک کسی این جمله مرحوم صاحب جواهر را بگیرد، بگوید فقه شیعه بر باد (است) یا مسیر فقهی صاحب جواهر بر باد (است). این انصاف نیست. سخن، سخن حقیقی است که علامه طهرانی فرمودند، بر فرض سخن باطلی می‌بود، استنتاج این که مسیر، مسیر باطلی است مفهوماً یا مصداقاً، این استنتاج، استنتاج صحیحی نیست.

اشکال سوم، گفتند علامه طهرانی بر فرض به چنین اعتقادی رسیده (است) چون اعتقاد باطل است، اگر ایشان مورد عنایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بود، باید در محاسبه‌النفس می‌فهمید که این اعتقاد غلط است و با مبانی شیعه سازگار نیست. جواب یک کلمه است، اثبات خواهیم کرد که این اعتقاد غلط نیست که اگر غلط می‌بود، یقیناً اولیاء در این گونه موارد مورد تذکار قرار می‌گیرند.

اشکال چهارم، گفتند بر فرض به چنین اعتقاد ناصحیحی علامه طهرانی رسیده، چرا او را بازگو کرده (است). خب پاسخ روشن است. اولاً گفتیم این اعتقاد، اعتقاد باطل نیست. ثانیاً در طول مدت عمر، عمر هفتادساله ایشان این مطلب را فقط به یک نفر که از اخص اقرباء ایشان بوده و از بهترین شاگردان ایشان به حساب می‌آمده (است)، یعنی (به) فرزند ارشدشان گفتند و به هیچ کس دیگری نگفتند. مطلب را جار نزدند. به یک نفر یک بار یا دو بار گفته شده (است).

پس این که به دیگران گفته (است)، معنایش این نیست که حالا برداشتند روزانه، هفتگی، ماهیانه به این بگو به آن بگو. در تهران بگو، در قم بگو، در اصفهان بگو، چون ایشان در همه این شهرها ارادتمندانی داشتند.

هیچکس از شاگردان ایشان جز فرزند ارشدشان، آن هم در یک جریانی که جریان را خواهیم گفت، این مطلب را از ایشان نشنیده (است). پس بحث جار زدن نبوده، بحث به یک نفر در یک واقعه خاص، گفتن است.

ثالثاً باز کردن مطالب حقه بلند عرفانی برای کسانی که کشش دارند، سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) است. روایت ما الحقیقه از کمیل، روایت مشهوری است.

امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمودند: «تو با حقیقت چه کار داری؟، تو را چه به حقیقت».

(کمیل) چه گفت؟

عرضه داشت «أَوْلَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ»، من صاحب سِر تو نیستم؟

که بعد حضرت آن روایت بلند را که یک جلد کتاب شرح لازم دارد به کمیل فرمودند. جابر این یزید جعفری هفتاد هزار حدیث یا پنجاه هزار حدیث، دو نقل است، از امام باقر (علیه السلام) شنیده (است) و این‌ها را امام باقر (علیه السلام) فقط به جابر گفته است اما به جابر گفته (است)، به هیچ کس غیر جابر هم نگفته (است). حالا اگر یک مطلبی است، مرحوم علامه طهرانی یک نفر را صاحب کشش می‌بیند و به او مطلبی را یک بار یا دو بار می‌گویند، این تبعیت از سیره اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است.

به دیگر سخن، همه نفوس، خوراک لازم دارند، اگر کسی است که کشش معارفی را دارد به او گفته می‌شود و اگر هم ندارد گفته نمی‌شود و لذا معارفی سلمان می‌دانست که اگر ابوذر می‌دانست می‌گفت رَحِمَ اللهُ مَنْ قَاتَلَ سَلْمَانَ یا كَفَرَ سَلْمَانَ. ولی به سلمان گفتند، سلمان می‌داند گرچه ابوذر ندانست.

اشکال پنجم، گفتند آقا بر فرض به دیگری گفته (است)، یعنی به فرزند ارشدشان گفته‌اند، چرا ایشان نشر و پخش کردند، مطلب، مطلب خصوصی بوده (است). به یک نفر یک بار یا دو بار (گفتند)، چرا این در کتاب عمومی نگاشته شده (است).

پاسخ این است که اولاً بر فرض این اشکال پنجم وارد باشد، این اشکال، به علامه طهرانی نیست، نباید این اشکال را به علامه طهرانی وارد کرد. این اشکال به کسی است که شنیده (است) نه اشکال به علامه طهرانی. ثانیاً ناقل زنده است، آقای حاج سید محمد صادق، حضرت آیت الله زنده است. تا آن جا که من مطلع یک نفر از ناقدان و منتقدان تا کنون از خود ایشان سوال نکردند، حَتَّى يُرْزَق. بروند سوال کنند، بگویند چرا آقا شما این مطلب را نقل کردی، تا ایشان ادله و توجیهاات خودشان را بیان کنند. روایت می‌گوید چه؟

می‌گوید اگر مومن کاری کرد که به ظاهر ناهنجار بود تا هفتاد بار باید توجیه کنی، از خود او باید پرسی، سخن خود او را باید بشنوی.

ثالثاً ظن حقیر این است که به خاطر گسترش عرفان در ایران و منطقه بلکه جهان به برکت انقلاب خمینی کبیر و بعد هم خلف بر حشمان مقام معظم رهبری، احساس بر این شده (است) که برخی از اسرار و مطالبی که گویا در برهه‌ای مگو بوده (است)، قابلیت پیدا کرده (است) که بگو بشود.

شما در این برنامه‌ای که سیما پخش کرد، دیدید، زندگی پس از زندگی، مطالبی گفته شد که مطالب مگو بود. من اخیراً شیراز بودم، عزیزی کتابی به من داد به نام شنود، کتاب را خواندم مال یکی از بچه‌های اطلاعات، عملیات است که مننژیت گرفته (است)، در کما رفته، ده روز در کما بوده (است). آن جا مطلبی نوشته (است)، نوشته من شنیده بودم مرحوم آیت الله بهجت فرموده بودند: «من برخی از افراد را که نگاه می‌کنم، با یک نگاه از ازل تا ابد این‌ها را می‌فهمم». ایشان نوشته (است) من در آن ده روز مکرر این حال برایم پیش آمد. وقتی به آن عالم برزخ صعود می‌کردم، افرادی را می‌دیدم و ازل تا ابدشان را می‌دیدم. خب، قال کنید، سر و صدا کنید، بگویید یعنی چه، از ازل تا ابد دیدن مال ائمه (علیهم السلام) است. نه، جامعه در این حد رسیده (است) که برخی از مکاشفات، مشاهدات بزرگان را بتواند هضم کند، فهم کند، کژتابی فهم هم برایش پیدا نشود. رابعاً، همین کتاب با همین مطالب مورد تایید مقام معظم رهبری قرار گرفته (است).

ایشان نه یک بار، بیش از یک بار از این کتاب و مطالب او تعریف کردند و فرمودند مثل کتاب روح مجرد که وقتی به دست گرفتم تا تمام نکردم، کتاب دیگری مطالعه نکردم، نور مجرد هم چنین بود. مطلبی اگر آن قدر مستنکر است که در هر کتابی باشد آن کتاب باید مورد طرد قرار بگیرد، معنا ندارد مورد تایید مقام معظم رهبری قرار بگیرد بدون این که بخواهند استثنایی بکنند، بدون این که بخواهند صفحه‌ای را، جایی را مورد استثنا قرار دهند. اشکال ششم، گفتند آقا بر فرض این مطلب پخش شده (است)، گروهی چرا در صدد تئوریزه کردن این مطلب باطل هستند؟

پاسخ مشخص است. اولاً گفتیم کسانی که در صدد تئوریزه کردن این مطلب هستند، این مطلب را باطل نمی‌دانند. ثانیاً، اتفاقاً چون مطلب را حق می‌دانند در صدد تبیین تئوری این مطلب هستند که جلوی کژفهمی‌ها، اگر کژفهمی باشد و عناد نباشد و تعمد تخریب نباشد، گرفته بشود.

در حقیقت آن چه که گفته شد مقدمه‌ای بر این مطلب اصلی بود یعنی کسانی که این مطلب مرحوم علامه طهرانی را حق می‌دانند و او را احیاناً تئوریزه می‌کنند، چه دلیلی بر اثبات دارند.

در پاسخ این سوال، یک مقدمه عرض کنیم و بعد پاسخ‌ها را به نظاره بنشینیم. مقدمه این است که این دو مطلبی که گفته شد و من متن مطلب را از کتاب نور مجرد نوشتم، یکی زیرمجموعه دیگری است. عبارت این بود، تسلط من بر نفوس مثل تسلط امیرالمومنین (علیه السلام) است و از خیر و شر نفوس مطلع و

آگاهم.

این مطلب زیر مجموعه این مطلب است، من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را می بینم. یکی از صفات امیرالمومنین (علیه السلام) تسلط بر نفوس، اطلاع از خیر و شر و سعادت و شقاوت افراد بود.

مرحوم علامه فرمودند: «من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را می بینم». حالا زیرمجموعه اش یکی اش این می شود که تسلط من بر نفوس مثل تسلط امیرالمومنین (علیه السلام) است و من از خیر و شر نفوس مطلع و آگاهم.

خب، پس مطلب اول زیرمجموعه مطلب دوم شد. این مطلب دوم دو بار برای فرزند ارشد گفته شده (است) و این دو بار نقل، فرق داشته (است).

یک بار مرحوم علامه فرمودند: «من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را می بینم».

یک بار فرمودند: «من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را به نحو اضعف می بینم».

قاعده اطلاق و تقیید، قاعده اجمال و تبیین اقتضا می کند ما نقل اول را به نقل دوم برگردانیم. نتیجه این می شود که من این جا نوشتم.

نتیجه این می شود مرحوم علامه طهرانی این جوری گفتند، فرمودند چه؟

من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را به نحو اضعف می بینم که یکی از این صفات، تسلط بر نفوس و اطلاع از خیر و شر نفوس است که من در خودم صفت تسلط بر نفوس و اطلاع از خیر و شر نفوس را به نحو اضعف می بینم، این محصول شد، ما با این محصول کار داریم.

علامه طهرانی می گوید آقا من وجداناً صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را به نحو اضعف می بینم. حضرت در اوج، من پایین (هستم).

یکی از صفات امیرالمومنین (علیه السلام) این بود، حضرت از خیر و شر نفوس آگاه بود، تسلط علی (علیه السلام) بر نفوس داشت، نفوس را می فهمید، خیر و شر را می دانست، من هم به نحو اضعف این صفت را در خود می بینم، ما با این ادعا کار داریم. می خواهیم ببینیم این ادعا حق یا باطل است.

به گمان ما ادعا، ادعای حقی است، اختصاص به امیرالمومنین (علیه السلام) هم ندارد. ما شواهد حقانیت این ادعا را به دو بخش عقلی و نقلی تقسیم کردیم که خدمت سروران خودم عرض می کنم اما ادله عقلی:

۱. ما در فلسفه گفتیم ما قائلیم به اشتراک معنوی وجود، با هفت دلیل اشتراک معنوی را اثبات کردیم و می دانیم کمالات وجود عین وجود است. پس کمالات وجود هم مشترک معنوی است. معنی مشترک معنوی یعنی چه؟

در کنار تشکیک، هم به اشتراک معنوی قائل شدیم هم به تشکیک وجود، معنی این دو آموزه فلسفی که هر دو میرهن است، این است که صفات کمالی وجود را خدا دارد، من هم دارم، او به نحو اشد دارد من به نحو اضعف (دارم). چیز عجیب و غریبی نیست.

خدا عالم است، به همان معنا که خدا عالم است، من عالمم. خدا قادر است، به همان معنا که خدا قادر است، من قادرم. خدا حی است، به همان معنا که خدا حی است، من حی (هستم). چون اشتراک معنوی وجود است، معنا یکی است. بله، تشکیک، او در اوج است. علم واجب، واجب است. قدرت واجب، واجب است. حیات واجب، واجب است. من در ضعفم، علم من در حد خودم است.

خب سوال، اگر اشتراک با صفات الهی ممکن است، به نحو اشد و اضعف، اشتراک با صفات و کمالات انبیاء و اوصیاء به نحو اشد و اضعف ممکن نیست؟

۲. جواب دوم، ما در فلسفه خواندیم ادل دلیل بر وجود شیء، وقوع شیء است.

گفتم فخررازی کنار حوض نشست، بیست تا دلیل اقامه کرد این حوض آب ندارد. دیگر شاگردان داشتند باور می کردند. دستش را زیر آب زد، بالا آورد، گفت همه بیست تا دلیل من توهم بود، نخیر حوض آب دارد. ادل دلیل بر وقوع شیء، وجود شیء است. از صدها عالم شیعی ما اخبار از غیب، اخبار از آینده شخص، اخبار از سعادت یا شقاوت شخص، حکایت داریم. مگر فقط علامه طهرانی است، مگر فقط یک مورد یا دو مورد است و ادل دلیل بر وجود شیء، وقوع شیء است. تذکره های علمای قدیم را نگاه کنید، کراماتشان را ببینید، اخبارات غیبی شان را ببینید. به برکت تقوا، به برکت سلوک، به برکت عرفان انجام شده (است).

مرحوم قاضی نشسته (است)، مرحوم امام وارد می‌شود، خمینی کبیر، داخل می‌آید، بحث تعطیل می‌شود. ایشان به شاگردش می‌گویند آن کتاب را بیاور، کتاب را می‌آورد. شروع می‌کنند کتاب را ورق زدن، بخشی از کتاب را می‌خوانند که مربوط به یک بزرگی است که در مقابل شاهی قیام می‌کند. اول یاورانی پیدا نمی‌کند، بعد، پیدا می‌کند، بعد بر آن شاه غلبه می‌کند. یعنی تمام جریان انقلاب و آینده ایشان را دارد تبیین می‌کند. از مرحوم کشمیری برای (امام) تعریف کردند، یعنی از شخصیت آقای کشمیری برای مرحوم امام تعریف کردند. ایشان فرمودند: «من دو تا سوال دارم اگر ایشان جواب داد، من به او اعتقاد پیدا می‌کنم».

یکی از سوالات این بود که من کجا دفن می‌شوم؟
نجف دفن می‌شوم، آن موقع نجف بودند.
فرمودند: «نخیر شما نجف دفن نمی‌شوید».

یک خوابی هم داشتند، درست تعبیر کرده بودند. قبل از فوت مرحوم احمد ایشان گفته بودند پنجاه سال که عمری نیست، پنجاه سال، احمد هم سر پنجاه سالگی فوت کرد.

مگر اطلاع غیبی از کسی یا حالات او یا آینده او یا سعادت و شقاوت مندی او، این مگر ویژه این سخن مرحوم علامه طهرانی است. صدها مورد در تاریخ شیعی نظیر دارد، همه آن‌ها معنایش یک کلمه است، یک انسان خودساخته مهابدی، صفات امیرالمومنین (علیه‌السلام) را، صفات غیراختصاصی، بحث در امامت نیست، بحث در سیدالاصیاء بودن نیست. صفات غیراختصاصی را، حضرت به نحو اعلی دارد، این‌ها به نحو اضعف (دارند).

۳. ثالثاً، ده‌ها نفر امروز بر روی کره خاکی تنفس می‌کنند که این صفت را در علامه طهرانی دیدند و تجربه کردند، منْهُمْ خود حقیر، نه یک مورد، چند مورد. منْهُمْ مقام معظم رهبری، ایشان فرمودند: «در جلسه‌ای که من و علامه طهرانی بودیم و ثالثی نبود، جلسه دو نفره بود. ایشان مطالبی (را) از من اشاره کردند و گفتند که هیچ‌کس جز من و خدای من نمی‌دانست، کَأَنَّ نفس من را می‌دید».

پس این مطلبی که از علامه طهرانی حکایت شده است، الان هستند روی کره‌خاکی کسانی که شهادت می‌دهند، می‌گویند بله چنین بود، نفس ما را می‌دید، بر نفس ما احاطه داشت، اطلاع داشت، می‌دانست ما چه می‌کنیم، چه نمی‌کنیم و این چیز پوشیده‌ای نیست، اختصاص به علامه طهرانی هم ندارد.

عرض کردم، حضرت آقای صدیقی، حجت‌الاسلام والمسلمین (صدیقی) فرمودند: «من با ماشین در مسافرت بودم، در ماشین با خانواده دعوایی شد، سروصدایی شد. به مقصد رسیدیم، خدمت آیت الله بهجت رفتیم، ایشان با تندی فرمودند که انسان در سفر با عیالاتش دعوا نمی‌کند و مطلب را چنان گفتند که کَأَنَّ ایشان در ماشین حضور داشتند».

می‌گوییم آی قال کنیم، آی جناب آقای بهجت اطلاع بر نفوس پیدا کرد. این‌ها کارهای پیشرفته سالکان را خدا نیست.

۴. چهارم، دلیل عقلی چهارم، به شهادت تمام کسانی که علامه طهرانی را می‌شناختند، اساتیدش، هم‌بحث‌هایش، شاگردانش، فامیل، علامه طهرانی یک انسان صادق‌القول بود، تصور گناه، گناه به معنی دروغ نمی‌کرد، ایشان اهل دروغ نبود.

ایشان ادعایی کردند، ادعا این است:

من به نحو اضعف، صفات امیرالمومنین (علیه‌السلام) را که یکی از آن‌ها آگاهی بر نفوس و سعادت و شقاوت نفوس است، یعنی خیر و شر نفوس، می‌فهمم.

اگر بگوییم این مطلب باطل است، داریم یکی از این سه ادعا را رقم می‌زنیم.

یا می‌گوییم علامه طهرانی دروغگو بوده است، نعوذبالله. اساتیدش، شاگردانش، هم‌بحثی‌هایش، نامه آیت الله سیستانی به ایشان هست، تعبیرات آیت الله خویی در مورد ایشان هست، همه او را به طهارت و قداست می‌شناسند، دروغ، نعوذبالله.

یا باید بگوییم علامه طهرانی بعد از آن همه درس و بحث و نبوغ و فقه و اصول و تفسیر و فلسفه و رجال و نجف و آیت الله بروجرودی، یک انسان متوهمی بوده است، توهم می‌زده است، نعوذبالله. یک انسان متوهمی را مقام معظم رهبری بارها از ایشان تقاضای ملاقات می‌کند و وقتی ملاقات صورت می‌گیرد، مشعوف می‌شود

و راجع به یک انسان متوهم تلفنگرام می‌زند و در آن تلفنگرام بعد از فوت ایشان، دوازده تا صفات می‌گوید که یکی‌اش این است «هَنِيئَالَهُ أَعَدَّ اللهُ لِأَوْلِيَائِهِ». یکی‌اش این است که ایشان اهل شهود بود، (اهل) تجربه حسی بود در مکاشفات و مشاهدات، این بی‌معنا است.

یا باید بگوییم این حال، حال شیطانی بوده‌است. در صورتی می‌شود بگوییم این حال، حال شیطانی است که این حرفی که ایشان زده‌است، دیگران نگفته باشند و ادله مثبت‌های نداشته‌باشد. داریم ادله عقلی و نقلی مثبت را می‌خوانیم، وقتی توجیه صحیح عاقل‌پسند دارد، معنا ندارد بخواهیم نعوذبالله، حال را حال شیطانی بدانیم.

۵. پنجم، از شأن نزول این جمله می‌فهمیم مطلب همین گونه بوده‌است که ایشان گفته‌است. من چون کسانی که شأن نزول این داستان هستند، الان زنده‌اند، جز یک نفر که مهندسی بود و از دنیا رفته‌است، باقی زنده‌اند، اسم افراد را نمی‌آورم. تعدادی از کسانی که خودشان را به ایشان منتسب می‌کردند، سفر مکه‌ای رفته بودند، سفر، سفر خوبی نبود، گزارشات را من داشتم، چون در آن سفر بعضی از منسوبین ما با آن‌ها بودند، با من نسبت سببی دارند، هیچ سفر خوبی نبود. به ظاهر هم علامه طهرانی هیچ اطلاعی از این که این‌ها در مدینه چه کردند، در مکه چه کردند، به ظاهر نداشتند، در حدی که در موردی پلیس سعودی دخالت کرده‌بود. خب، تلاش این‌ها هم بر این بود که هیچ گزارشی از این سفر خدمت علامه نباشد. آمدند سال بعد برای سفر بروند، ایشان به فرزند ارشدشان فرمودند: «این سفر حج‌ها، این سفر عمره‌ها روی هوا است، این سفرها، سفرهایی است که داعی نفسانی دارد. نخیر، چکش را بنویسند، بیاورند، کار دیگری بشود». چک را گرفتند، به یک پدری که همزمان می‌خواست است دو پسر طلبه‌اش را به نکاح و ازدواج برساند و صفرالکف بود که من آن آقا را می‌شناسم، فرزندانش را می‌شناسم، فرزندان فاضلی دارد، نمی‌خواهم بیش از این باز کنم. چک را گرفتند و این چک را بردند، شبانگاهان به پدر آن طلاب دادند، کار خیری که اصلاً قابل قیاس با آن حج روی هوا بودن نداشته‌است. اتفاقاً شأن نزول این مسئله که وقتی مرحوم علامه فرمودند که این‌ها به حج نروند. آقازاده ایشان می‌پرسد آقا در روایات آمده‌است مانع حج نشوید، شما چه طور به این‌ها گفتید نروند، وقتی سوال کردند، ایشان فرمودند: «سوال این‌ها از سر تادب و مصلحت‌اندیشی بوده‌است، می‌خواستند ادبی به خرج بدهند یا نه واقعاً دنبال خیر و شرشان بودند».

گفتند: «نه آقا، واقعاً دنبال خیر و شرشان بودند». این جا (علامه طهرانی) فرمودند: «من از نفوس به نحو اضعف مطلع هستم». این جا (علامه طهرانی) فرمودند: «من خیر و شر افراد را می‌دانم، نخیر، نروند، این حج‌ها روی هوا است». با این که به ظاهر علامه نمی‌دانستند، ما می‌دانستیم، حج روی هوا بوده‌است، چون گزارش را داشتیم اما علامه که به ظاهر نمی‌دانست. خود شأن نزول این عبارت نشان می‌دهد که تسلط بر نفوس به نحو اضعف وجود داشته‌است.

۶. ششم، داریم ادله عقلی را عرض می‌کنیم. عقل و انصاف حاکم هستند که برای تفسیر سخنی از شخصی باید همه سخنان او در آن موضوع مورد توجه قرار بگیرد. برای کسی که هجده جلد امام‌شناسی نوشته‌است، ده جلد فضائل امیرالمومنین (علیه‌السلام) نوشته‌است، مادرش گوشش را سوراخ کرده‌است، حلقه حیدری در او انداخته‌است، به عنوان این که او غلام حیدر (علیه‌السلام) است و ما می‌دیدیم وقتی نام امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌آمد، چنان تخضع و تخشعی ایشان را فرامی‌گرفت و نه امیرالمومنین (علیه‌السلام)، در مقابل این جمله که پسر ایشان پرسیده‌است، آقا می‌شود محی‌الدین را با حضرت رقیه (سلام الله علیها) قیاس کرد؟ فرمودند: «اصلاً، آن خاندان دیگرند، محی‌الدین تلاش کند، خودش را بتواند به این خاندان نزدیک کند، آن‌ها شخص دیگر و کس دیگری هستند».

این تادب، اگر همه سخنان و رفتار عملی و کارکرد زندگی او را ببینیم، می‌فهمیم سخن این است که بر اثر متابعت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام)، خدای متعال (به او) نوری داده‌است که با این نور تسلطی بر نفوس به نحو اضعف هست و خیر و شر افراد را می‌تواند ببیند.

۷. هفتم، بعضی از افراد با قوت حدس می‌توانند خیر و شر افراد را ببینند. مکاشفه برتر است یا قوت حدس؟

بگویم آی آقا، ایشان دارد پیشگویی می‌کند، آقا ایشان کائنات از سعادت و شقاوت افراد آگاه است، نه، قوه حدس می‌تواند این گونه ببیند.
مقام معظم رهبری چه قدر تا حالا پیشبینی داشتند. سید حسن نصرالله چه قدر تا حالا پیشبینی داشتند و چه قدر این‌ها به واقع (تبدیل شده‌است).
بگویم آی ایشان علم غیب ادعا کرد که گفت: «۲۵ سال آینده اسرائیل نیست». نه، اگر قوت حدس این کار را می‌کند، حالا کشف و شهود و چشم باطن نمی‌تواند این کار را بکند؟

۸. هشتم، پایان‌بخش این بخش ما باشد. انسان کامل در عرف عرفان ازل، مقاماتی بسیار عالی دارد که این گونه امور جزو مقامات بسیار عالی او نیست. انسان کامل به مقای فناء فی الله می‌رسد، به مقام بقاء بالله می‌رسد. می‌گوییم، به مقام قربین می‌رسد، قرب نوافل و قرب فرائض، این که حالا یک اطلاعی از نفسی داشته‌باشد، از عملکردی داشته‌باشد، سعادت و شقاوت او را بفهمد و این را از باطن بفهمد به برکت تبعیت از اهل بیت (علیهم‌السلام) بفهمد، این جزو مقامات عالیه این اشخاص نیست، چه این که جزو مقامات عالیه اهل بیت (علیهم‌السلام) هم نیست، آن‌ها مقامشان و مقاماتشان با صفات اختصاصی گره خورده‌است. این صفت از صفات اختصاصی اهل بیت (علیهم‌السلام) نیست.

از این بخش گذشتیم، سراغ ادله نقلی برویم. مراد من از ادله نقلی این نیست که من به تک‌تک این‌ها بخواهم استناد اثباتی کنم. می‌خواهم بگویم مجموع این ادله نقلی، دست به دست هم می‌دهد و این گمان و یقین را برای انسان ایجاد می‌کند که در این زمینه حرف مرحوم علامه طهرانی، حرف باطلی نیست.

۱. دلیل اول، «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً».
انسان می‌تواند رنگ خدایی بگیرد، رنگ انبیا می‌تواند بگیرد؟
می‌شود الهی بشود، نبوی نمی‌شود؟، علوی نمی‌شود؟
این خدایی شدن آن قدر منع ایجاد نمی‌کند که خدایی که عالم‌الغیب است، من هم در حدی عالم‌الغیب باشم، مشکلی ایجاد می‌کند؟

۲. ثانیاً، پیغمبر فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ».
خدا ۹۹ اسم دارد، هر کس این اسم‌ها را احصاء کند، وارد بهشت می‌شود. خوب، مَنْ أَحْصَاهَا یعنی بنشینیم بشماریم؟
اول افطار اسماء الهی را می‌خوانند، ما هم یک دور بخوانیم؟
علما گفتند: «نه، مَنْ أَحْصَاهَا یعنی مَنْ تَخَلَّقَ بِهَا».
یکی از اسماء الهی عالم‌الغیب بودن است، تَخَلَّقَ به او این است که من هم علم‌غیبی پیدا کنم، توحید صدوق صفحه ۱۹۴.

اگر کسی به صفات الهی متخلق شد، به تعبیر روایت احصاءها، حالا خدای متعال منتی بر او بگذارد، این صفات را در وجود او اثربخشی کند، مشکلی دارد؟
ما در عرفان نظری در اصطلاحات، این‌ها را اصطلاح می‌دانیم، عبدالغفار، عبدالستار، عبدالرزاق، سالک وقتی عبدالمیت می‌شود، می‌میراند. وقتی عبدالمحیی می‌شود، احیاء می‌کند.
آقای قاضی به آن مار می‌گوید که مُت، می‌میرد. آقای شیخ حسن‌علی نخودکی جوان مردم را که دو ساعت است مرده‌است، در آب غرق شده‌است، زنده می‌کند. تا برسد بشود عبدالله، عبدالله که شد، هر کاری از او برمی‌آید. حالا این می‌خواهد یک اطلاعی داشته‌باشد، طرف پشت پرده چه کرده‌است، یا سعادتمند است یا شقاوت‌مند است، مشکلی ایجاد می‌شود؟

۳. سوم، روایات فراوانی داریم، لسانش این است که فلانی که از شیعیان خالص می‌باشد، «مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ»، راجع به سلمان که همه شنیدیم، «سَلْمَانُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ».
یک کتاب مستقل من در این زمینه دارم، تمام موارد لیس منّا، تمام موارد منّا، مقدمه مفصلی دارد، هم مفهوماً

و هم مصداقاً افراد فراوانی است، فقط سلمان نیست. طرف از بنی امیه است، شیعه خالص است، آمده است به حضرت می گوید: «من از بنی امیه ام، ناراحتم». حضرت می فرماید: «تو منّا اهل البیت هستی». کسی منّا اهل البیت باشد، پشت دیوار را نبیند؟ چه فرقی با کسی که منّا اهل البیت نیست، کرد؟ و به کسانی منّا اهل البیت گفتند که الان داریم تورق تاریخی می کنیم که همه اهل دل هستند، اهل سلوک هستند، اهل معنا هستند.

۴. چهارم، روایت قرین که از مظلوم ترین روایات ما است. شیعه نقل دارد، اهل سنت هم نقل دارد. روایت قرین می گوید من خدایی می شوم، «لَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِالتَّوَّافِلِ مُحْلِصَالِي حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا رِجْلَهُ الَّذِي»، حالا من شک دارم. این ها به عنوان نمونه است یعنی خدا در وجود او حاکم می شود. می شود من به جایی برسم، خدا در وجود من حاکم بشود، خیر و شر افراد را نفهمم، عملکرد آنها را ندانم، دیوار برای من حائل باشد؟ می گوید این در تعبیر دیگر این است «وَيُؤَيِّبُ بَصِيرَتِي يَسْمَعُ»، من هم در وجود او دارم می شنوم، من هم در وجود او دارم می بینم. مشکلی به علامه طهرانی پس از سی سال سلوک با آن اساتیدی مثل آقای سید جمال گلپایگانی، علامه طباطبایی، مرحوم آقای شیخ محمدجواد انصاری به این جا برسد.

۵. خب، پنجم، آیه قرآن داریم، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ»، در این مطلب نشانه هایی برای متوسمین است. متوسمین در روایات ما این گونه تفسیر شده است: کسانی که به نور الهی می بینند، اوج، اهل بیت (علیهم السلام) است اما اختصاص به آنها ندارد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». پرهیزید از فراست مومن، او با نور خدایی می بیند.

«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ»، محاسن، جلد یک، صفحه ۱۳۱. فراوان به این مضمون (داریم)، حالا یک کسی مثل علامه طهرانی بِنُورِ اللَّهِ دارد می بیند که دارد این کسی که خودش را به ایشان منتسب می کند، مدینه دارد در هتل چه می کند، مکه دارد در هتل چه می کند. دفعه بعد می خواهد برود، می گوید: «این حج ها روی هوا است، نخیر، پولش را بدهند صرف کار خیر دیگری بکنید». عجبی دارد؟ «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ»، عزیزی الان در تهران است، با ما رفاقت دارد، گفت قاجاق نجف رفتیم، با سختی رسیدم خدمت آن موقع می گفتند حاج آقا روح الله، با سختی (رسیدم). گفت: «وارد شدم، تا وارد شدم، هیبت ایشان من را گرفت. یک گوشه نشستم، سکوت، ایشان هم سکوت، دیدم خب سکوت است. نیم ساعت بعد بلند شدم، خواستم بروم، ایشان با دست اشاره کرد بیا. آمدم، دست من را گرفت. گفت که عزیز دلم، تو نماز نمی خوانی، نماز بخوان. فلان کار را می کنی، نکن. نماز نمی خوانی، بخوان». بگویم وا اسلاما دیگر، نه، هیمنه بر نفس است، اطلاع از نفس است، اطلاع از غیب است.

۶. ششم، داریم تقریب می کنیم.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ، فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ النُّبُوءُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَلَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْهِ». کسی قرآن را ختم کند، گان در درون خود نبوت را دارد، فقط به او وحی نمی شود. یک کسی مثل علامه

طهرانی است که چهار جلد ملکوت قرآن می‌نویسد، تقریباً اکثر آیات قرآن را حفظ است، با قرآن دارد زندگی می‌کند. آن قدر در نامه‌هایش استشهاد قرآنی دارد که علامه میلانی فرموده‌بودند: «ایشان حافظ قرآن است؟». عمر را در راه قرآن و عترت قدم زده‌است، حالا اگر بشود «كَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النُّبُوءُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَلَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْهِ» و این «أُدْرِجَتِ النُّبُوءُ»، باعث بشود بخواند حالا سعادت و شقاوت کسی را ببیند، از غیب کسی خبر بدهد، به جایی برمی‌خورد؟

۷. هفتم، حدیث مشهور قدسی، «عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي، أَنَا حَتَّى لَا أَمُوتُ أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ، أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَجْعَلَكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ، أَنَا مَهْمَا أَشَاءُ يَكُونُ أَجْعَلَكَ مَهْمَا لَشَاءُ تَكُونُ». الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، صفحه ۷۰۹.

«عَبْدِي أَطْعَنِي أَجْعَلَكَ مِثْلِي»، من هر چه می‌گویم، می‌شود، تو هر چه بگویی می‌شود. یعنی این جا برای مومن بهشت می‌شود چون در بهشت این چنین است. «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ»، انسان با اراده کار می‌کند. اولیاء خدا این جا با اراده کار می‌کنند، می‌خواهد بفهمد، می‌فهمد. بر دیگران غیب است، برای او غیب نیست. یک شخصیتی مثل آقا سید محمدحسین، حالا بعد سی سال ریاضت و زحمت و سلوک، حالا به این جا برسد که تسلطی بر نفس و نفوسی داشته‌باشد، خیر و شر آن‌ها را بداند، مثل امیرالمومنین (علیه‌السلام) به نحو اضعف (باشد)، مثل سیدالشهداء (علیه‌السلام) به نحو اضعف (باشد)، مثل امام سجاد (علیه‌السلام) به نحو اضعف (باشد)، به کجا برمی‌خورد؟

۸. هشتم، پیغمبر فرمود، دو تا روایت است، بعضی‌اش را شیعه، بعضی‌اش را سنی نقل دارند: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ». اگر شیاطین دور دل بنی آدم نچرخند، ملکوت را می‌بینند.

یک روایت (که عرض شد)، روایت دیگر، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَتَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ». اگر پر حرف نبودید، اگر جمعیت خاطر داشتید، پراکنده خاطر نبودید، هر چه من می‌دیدم، می‌دیدید، هر چه من می‌شنیدم، می‌شنیدید. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) غیب می‌بیند، فرمود که تو هم این دو کار را بکن، می‌بینی. کاری کن، واردات، صادرات، فرودگاه قلبت، فقط خدا و امور خدایی بنشیند، تو هم می‌فهمی و تو هم می‌بینی. روایت اول را محجة البیضاء، جلد دو، صفحه ۱۲۵ نقل دارد، فیض (نویسنده). روایت دوم را مرحوم نراقی در جامع السعادات دارد.

۹. نهم، داریم ادله نقلی را می‌خواهیم تقریب به ذهن کنیم. امام صادق فرمود: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ». فاطمه‌جان، خدا به خاطر غضب تو غضب می‌کند، به خاطر رضایت تو راضی می‌شود. مقام بلندی است، خدا با غضب کسی غضب کند، با رضایت کسی چه بشود؟ راضی بشود.

راوی می‌گوید: «فَجَاءَ صَنْدَلٌ».

یکی از اشخاص به نام صندل، پیش امام صادق (علیه‌السلام) آمد.

«فَقَالَ لَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الشَّبَابَ يَجِيئُونَكَ بِأَحَادِيثٍ مُنْكَرَةٍ».

جوانان شیعه می‌آیند حرف‌های عجیب و غریب می‌زنند.

«فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا ذَلِكَ يَا صَنْدَلُ».

یا صندل حرف عجیب و غریب چه بوده‌است؟

«قَالَ: جَاءَ نَاعَنَكَ أَنَّكَ حَدَّثْتَهُمْ أَنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا».

پیش ما آمدند، از طرف تو نقل می‌کنند که «أَنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعْضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا».

این برای فاطمه (سلام الله علیها) هم نتوانسته است این را هضم کند، آن قدر آقای صندل عقب بوده است. امام صادق (علیه السلام) چه فرمود؟

«فَقَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا صَنْدَلُ السُّمُّ رَوَيْتُمْ فِيمَا تَرَوُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ لِعْضَبِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَرْضَى لِرِضَاهُ».

شما روایت ندارید که خدا با غضب عبد مومنش غضب می‌کند و یرضی لریضاه.

روایت دارید دیگر، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کنید، به شما رسیده است. «فَقَالَ: بَلَى».

(صندل گفت) چرا این روایت را داریم که خدا به خاطر غضب مومن غضب می‌کند، به خاطر رضایت مومن، رضایت به خرج می‌دهد.

«قَالَ: فَمَا تُكْرُونَ أَنْ تَكُونَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مُؤْمِنَةً».

می‌خواهی انکار کنی فاطمه (سلام الله علیها) مومنه بوده است، یعنی چه؟

یعنی من مثل فاطمه (سلام الله علیها) شدم اگر مومن باشم، تو مثل فاطمه (سلام الله علیها) شدی اگر مومن باشی، آن خانم مثل فاطمه (سلام الله علیها) شد اگر مومنه باشد، روایت این است.

روایت می‌گوید: «خدا فقط برای غضب فاطمه (سلام الله علیها) غضب نمی‌کند، فقط برای رضایت فاطمه (سلام الله علیها) راضی نیست». رهبر معظم انقلاب بر کسی غضب کند، غضب می‌کند. مومن از کسی غضب کند، غضب می‌کند.

بگوییم و السلام، امام صادق (علیه السلام) چه فرمود، آمد دیگران را با فاطمه (سلام الله علیها) شریک کرد.

بابا، ما تا حالا می‌گفتیم «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعْضَبِ فَاطِمَةَ».

فرمود نه، مومن هم این است.

بگو فاطمه بنحو اشد و اعلی، مومن به نحو اضعف، خلاص، صفحه ۳۸۴، امالی صدوق، صفحه ۴۳۷، امالی شیخ طوسی.

۱۰. دهم، کلینی در کافی از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است، حدیث مشهوری است، فرمود: «لَا يَكُونُ

الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ».

مومن، مومن نخواهد بود مگر اینکه در او سه خصلت باشد.

«سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَسُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَسُنَّةٌ مِنْ وَرَثَتِهِ». سنت از ولی چیست؟

«وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَرَثَتِهِ»، این است که «فَالصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ».

باید در خوشی‌ها و سختی‌ها صبور باشد.

کافی، جلد ۳، صفحه ۶۱۳.

این چه ربطی به بحث ما دارد؟

گفت که باید از امامش یاد بگیرد، چه باشد؟

صبور باشد. یعنی امامش صفت کمال دارد به نام صبر، آن هم باید صفت کمال داشته باشد به نام صبر.

تا این جا که گفتیم، شما الان این جور می‌گویید در امام بنحو اشد و اعلی، در این مومن به نحو اضعف (وجود دارد).

امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: «نه، این جا این طوری نیست».

باز روایت برای کافی است، کافی از أصحاب الکتب ما است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّا صَبْرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا».

ما صبور هستیم، شیعه از ما صبورتر است. و السلام، امام صادق (علیه السلام) من را در کمالی به نام صبر،

برد بالادست خودش نشانند. حضرت تعلیل می‌کند، داد نزن، فرمود چرا. «قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ

شِيعَتُكُمْ أَصْبَرُ مِنْكُمْ قَالَ لِأَنَّ صَبْرَ عَلِيٍّ مَا نَعْلَمُ وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَيَّ مَا لَا يَعْلَمُونَ.
قَالَ: لِأَنَّ صَبْرَ عَلِيٍّ مَا نَعْلَمُ وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَيَّ مَا لَا يَعْلَمُونَ».

ما صبرمان بر چیزهایی است که می‌دانیم، شیعه صبوری می‌کند احیاناً بر چیزی که نمی‌داند. کافی، دارالحدیث، جلد ۳، صفحه ۲۴۲.

مرحوم مجلسی در مرآة العقول، صفحه ۱۴۴ از جلد هشت سه تا توجیح برای این روایت دارد و این سه تا توجیح، توضیح وجه اصبریت است، نمی‌خواهد وجه اصبریت را نادیده بگیرد. می‌گوید روایت درست (است)، مفهوم (است)، شیعه از اهل بیت (علیهم السلام) صبورتر است. ناراحت نشو که بگو عجیب است که من در کمالی به نام صبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) صبورتر هستم، متن روایت است. حالا ما گفتیم در یک کمالی، علامه طهرانی نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام) بوجه اضعف آن کمال را دارا است، ادعایی نکردیم.

۱۱. یازدهم، یکی از دعاهای جامعی که اهل بیت (علیهم السلام) به ما یاد دادند، چیست؟

دستمان را بلند می‌کنیم، می‌گوییم: «اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتِ فِيهِ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَآلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)». دیگر دعا چیست؟

که این‌ها در نماز عید فطر، در قنوت خوانده می‌شود، می‌گوییم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَك مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ».

«خَيْرَ مَا سَأَلَك مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ»، حالا، یکی از خیرهایی که خدا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در او وارد کرده است و از اختصاصات نبوت یا امامت نیست، اطلاع از غیب است.

(در) امیرالمومنین (علیه السلام) بنحو اعلی، در آقای قاضی، در ملا حسینقلی همدانی، در مرحوم علامه طهرانی بنحو اضعف (وجود دارد). دعا دارد مستجاب می‌شود، نمی‌خواهی دعایت مستجاب شود؟

فِي كُلِّ خَيْرٍ، در هر خیری آن‌ها را داخل کردی، یکی از خیرها اطلاع بر غیب است و این را خدای متعال به افرادی داده است و می‌دهد. تعبیر قرآن چه بود؟ «أَفَرَيْحَسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

۱۲. آخرین مورد، قاعده‌ای داریم، قاعده قرآنی، به آن قاعده الحاق می‌گوییم. آیه این است، «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»، سوره طور، آیه ۲۱. این را قاعده الحاق می‌گوییم، بحث هم دارد، در علم کلام بحث دارد، در علوم دیگر هم بحث دارد.

صریح آیه این است، من اگر فرزند کسی هستم، پدر، پدربزرگ، جد، برو بالا، اگر ایمانی داشته باشم «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»، ثواب‌های آن‌ها، فضائل آن‌ها، کمالات آن‌ها برای من نوشته می‌شود.

«وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»، از آن‌ها چیزی کم نمی‌شود.

سید بزرگواری که در سیادت او شکی نیست، مرحوم علامه طهرانی، سلوک کرده است، زحمت کشیده است، حالا بخشی از کمالاتی که به آن‌ها دادند بنحو اضعف به او داده است. خودم از فرزند ارشد مرحوم علامه طهرانی شنیدم که ایشان فرمودند: «پدر این جمله را دو بار به من فرمودند، یک بار مطلق بود، یک بار فرمودند بنحو اضعف».

و ما گفتیم قاعده اصولی اقتضا می‌کند، ما حرف را کنار هم بگذاریم.

تسلط من بر نفوس مثل تسلط امیرالمومنین (علیه السلام) است، آمد زیرمجموعه من در خودم صفات

امیرالمومنین (علیه السلام) را ادراک می‌کنم. این من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را ادراک می‌کنم چه شد؟
 من در خودم صفات امیرالمومنین (علیه السلام) را به نحو اضعف ادراک می‌کنم، همه شما ادراک می‌کنید.
 امیرالمومنین (علیه السلام) متقی نبود؟
 آیا ما نیمچه تقوایی نداریم؟
 به نحو اضعف می‌شود.
 اسلام نداشت؟، ایمان نداشت؟، ما نداریم؟
 به نحو اضعف می‌شود. بلکه در بعضی از جاها می‌گوید به نحو اعلی.
 «إِنَّا صَبْرٌ وَشِيعَةٌ نَاَصِرٌ مِّنَّا».

پس «شِيعَتُنَا خُلُقُوا مِن فَاضِلِ طِينَتِنَا، يَفْرَحُونَ لَفَرَحِنَا وَحَزَنُونَ لِحَزْنِنَا»، و اصلاً، گمان می‌کنیم فقط اطلاع از مغیبات است، مرحوم علامه طهرانی نوشتند، من یکی دو بار در عمرم مسئله‌ای پیش آمد که حرف حق می‌زدم و همه دیگران در مقابل من ایستادند و من غربت و مظلومیت امیرالمومنین (علیه السلام) را آن جا ذق کردم، چشیدم.

ملت ایران دارد مظلومیت امیرالمومنین (علیه السلام) را می‌چشد. یک انقلاب کرده‌است، مردمی‌ترین انقلاب با یک بزرگی که دشمنانش می‌گویند: «از زمان هخامنشیان تا الان ملایی مثل خمینی نیامده‌است».
 اخیراً از آن مردک مرتد صوت پخش شد، درست؟
 گفت که اَلْفَضْل ما شَهِدْت به الأعداء، درست؟

خب به جای این که دنیا بیاید بگوید به به طاغوت را کنار زدید، استبداد را کنار زدید، رو پای خودتان دارید می‌ایستید، کمک کند، چهل سال است دارند ما را می‌زنند، ۴۳ سال است، ۴۴ سال است. غربت امیرالمومنین (علیه السلام) را احساس می‌کند. بگوییم یا للعجب، نه، نه، نه. بابا آن غربت، می‌گوییم اَلْسَلَامُ عَلَیْک، شما دارید می‌روید نجف، از طرف ما زیارت کنید، در زیارت حضرت داریم که یا أَوْلَ مَظْلُوم، او اول مظلوم است، ما هم مظلوم بنحو اضعف هستیم، مشکلی ایجاد نمی‌کند. این که ما خیال کنیم حالا یک چیزی گفته شده‌است، این نکته، نکته مهمی است، این مطلب یعنی اطلاع بر بخشی از مغیبات، تسلط بر بعضی از نفوس، دانستن بر خی حالات و افعال دیگران، این از مقامات اختصاصی اهل بیت (علیهم السلام) نیست. عارفی، سالکی در حد علامه طهرانی، آمده‌است وجدانش را واگویه کرده‌است، آن هم برای یک نفر، آن هم دو بار، نه در بوق کند، نه در بلندگو کند، نه هر روز بگوید، نه به این بگوید، نه به آن بگوید، بعدها منتشر شده‌است، حرف دیگری است. او مطلب را برای اَخْصِ اَخْصِ اَخْصِ اَقْرَبَاء و فرزندان و شاگردانش یکی دو بار گفته (است)، خلاص، یک واقعیتی را گفته‌است، واقعیت عجیب و غریبی هم نیست. دیگران هم نظیرش را داشتند، به زبان‌های مختلف گفتند و ما در علمای شیعه کم نداریم.

«اللَّهُمَّ إِرْحَمَ مَا قَبَرْنَا وَمَنْ قَبَرْنَا مِنْ أَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.
 صَلِّوْا عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».